

## تأثیر اوضاع اقتصادی - اجتماعی خراسان بر نحوه حکومت امویان در این سرزمین

دکتر عباس پناهی<sup>۱</sup>

### چکیده

خراسان در اواخر عصر ساسانیان، به دلیل اختلاف‌های داخلی ساسانیان، به طور مستقل از سوی دهقانان و مرزبانان اداره می‌شد. این گروه با توجه به جایگاهی که در خراسان به دست آوردند، پس از سقوط ساسانیان، برای حفظ موقعیت سیاسی و اجتماعی خود به همکاری با اعراب مسلمان پرداختند و اعراب مسلمان نیز، به دلیل این که علاقه‌ای به امور اداری و کشورداری نداشتند، آن‌ها را در مشاغل خود ابقا کردند. دهقانان با اخذ مالیات و خراج از مردم، علاوه بر حفظ مقام و موقعیت خود، حتی در ازای پرداخت جزیه، توانستند دین آبا و اجدادی خود را نگه دارند. خلفای اموی در قرن اول هجری سعی در حفظ نظام اجتماعی - اقتصادی خراسان داشتند، زیرا اداره این ایالت وسیع، بدون همکاری حکام محلی، دشوار بود. گرایش مردم خراسان به دین اسلام منجر به کاهش درآمد مالیاتی حکام اموی در این سرزمین شد؛ بنابراین، فشارهای سیاسی و نظامی والیان اموی برای اخذ مالیات‌ها زمینه شورش مردم خراسان را در برابر آن‌ها فراهم ساخت. در نتیجه، از اواخر قرن اول هجری شورش‌هایی از سوی ایرانیان (خراسانیان) و سایر گروه‌های اجتماعی شکل گرفت و از نتایج این شورش‌ها تضعیف حکومت امویان در خراسان بود.

واژگان کلیدی : خراسان، حکام اموی، دهقانان، مرزبانان، خراج

---

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد تنکابن

## مقدمه

خراسان از دوره باستان به عنوان یکی از مهم‌ترین ایالت‌های شرق ایران به شمار می‌آمد؛ زیرا این سرزمین، علاوه بر کشاورزی پر رونق و قرار گرفتن در مسیر جاده ابریشم، دروازه ورود ایران از سوی شرق محسوب می‌شد. بسیاری از اقوام غیرتمدن آن سوی جیحون همواره چشم طمع به ثروت خراسان داشتند و این امر موجب می‌شد تا شاهنشاهان عصر باستان توجه ویژه‌ای نسبت به خراسان بزرگ داشته باشند.

اعراب مسلمان نخستین بار در دوره خلافت عثمان به این سرزمین وارد شدند. آنان در هجوم‌های نخستین خود، براساس سنت اسلامی، برای جذب غیر مسلمانان از مدارا و رأفت اسلامی استفاده نمودند؛ اما پس از کاهش مالیات‌ها، به ویژه جزیه و خراج، حاکمان اموی خراسان، به دستور خلفای اموی، به منظور جای‌گزین نمودن منابع مالی از دست رفته در خراسان، از نو مسلمانان جزیه و خراج دریافت کردند. این نوع رفتار از دوره خلافت عبدالملک اموی به صورت سنتی برای تأمین منابع مالی از ایرانیان متداول گشت، که بعدها مورد اعتراض عمر بن عبدالعزیز قرار گرفت (طبری، ۱۳۶۲: ۹/۳۹۵۹) در نهایت، این رفتار حاکمان اموی منجر به مخالفت مردم با حاکمیت آن‌ها در خراسان گردید.

اشراف ایرانی، نخست به همکاری با مسلمانان پرداختند، زیرا اعراب مسلمان، به دلیل اشتغال به امور نظامی، علاقه‌ای به کارهای اقتصادی و اداره جامعه نداشتند. بنابراین، دهقانان در خراسان نقش مهمی در اداره جامعه خراسان ایفا می‌کردند. همکاری متقابل حکام محلی خراسان با مسلمانان، موجب شد تا بر این ایالت، نسبت به مناطق غربی ایران، خسارت کم‌تری وارد شود. دهقانان در تقسیم‌های اداری دوره اسلامی، به عنوان نمایندگان والیان اسلامی، در املاک و اراضی سابق خود، همچنان موقعیت خود را حفظ کردند. در نتیجه، دهقانان و مرزبانان تحت حکومت اعراب به طور مستقل به حیات خود ادامه دادند و شمار آنان در خراسان، نسبت به مناطق غربی، بیش‌تر بود؛ زیرا در اواخر حاکمیت ساسانیان، خراسان از نظارت حکومت مرکزی خارج شده بود. اعراب مسلمان با استفاده از این ساختار اقتصادی و اجتماعی به اداره جامعه خراسان پرداختند؛ اما در اواخر قرن اول هجری فشارهای اجتماعی و اقتصادی، به ویژه تبعیض‌هایی که حکام اموی نسبت به ایرانیان اعمال

کردند، موجب برخوردهای سیاسی - نظامی در بین مردم خراسان و حکام اموی آن سرزمین گشت.

مهم‌ترین پرسشی که در ارتباط با موضوع مطرح می‌شود، این است: اوضاع اقتصادی خراسان چه تأثیری بر روابط بین مردم خراسان و حکام اموی داشت؟ براساس پرسش مطرح شده در بالا، این فرضیه به میان می‌آید که فشار اقتصادی - اجتماعی حکام اموی، به ویژه تبعیض‌های اجتماعی بین نو مسلمانان با اعراب مسلمان و سرکوب مردم خراسان، یکی از مهم‌ترین انگیزه‌های مشارکت مردم در شورش‌های ضداموی در خراسان بود.

نگارنده در نظر دارد با تکیه بر مآخذ تاریخی و هم‌چنین با استفاده از تحقیقات تاریخی جدید، تأثیر عوامل اجتماعی - اقتصادی خراسان را بر شیوه حکومتی و سیاست حکام و والیان اموی در خراسان در قرن نخست هجری بررسی و تحلیل کند.

### **اوضاع اجتماعی خراسان و نقش آن در فتوحات اعراب مسلمان**

در نتیجه فتوحاتی که از زمان ابوبکر آغاز گردید و در دوران عمر ادامه یافت، وسعت قلمرو اسلامی افزوده شد. به دلیل این که در دوره خلافت عمر قلمرو اسلامی شامل سرزمین‌های متنوعی با مردمانی از نژادها، تمدن‌ها و فرهنگ‌های متفاوت بود، خلیفه دوم اجازه داد مردم مناطقی که دین اسلام را نپذیرفتند، و از سوی دیگر با مسلمانان وارد جنگ نشده بودند، با پرداخت جزیه به خلافت اسلامی، به حیات دینی و اجتماعی خود ادامه دهند. خلفای عرب برای اداره مناطق فتح شده و هم‌چنین دریافت مالیات‌ها، فرمانده یا حاکمی (امیری) با اختیارات کامل به ایالات می‌فرستادند تا وی، علاوه بر دریافت مالیات‌ها، به اداره سیاسی - اجتماعی آن ولایت بپردازد. وی تنها در برابر خلیفه مسئولیت داشت و هم‌چنین رسیدگی به امور مالی با وی بود. در دوره خلفای نخستین، به ویژه پیش از عصر عبدالملک، تقسیمات دقیقی برای اداره قلمرو اسلامی وجود نداشت؛ بنابراین، حاکمان اموی با تکیه بر تقسیم‌های سیاسی - اجتماعی عصر ساسانی به اداره جامعه می‌پرداختند. مسلمانان پس از این که به کشورگشایی پرداختند، معمولاً فرمان‌دهان سپاه را به عنوان والی مناطق فتح شده انتخاب می‌کردند تا در مناطق تصرفی خود از سوی خلیفه حکومت کنند. این روند، پس از فتح

ایران، به تناوب در ایالات مختلف دنبال شد. اعراب مسلمان، پس از فتح کامل خراسان، تغییرات اساسی در ساختار مالیاتی خراسان به وجود نیاوردند و از نظر مردم خراسان، نظام مالیاتی در عصر اعراب مسلمان، همان سنت مالیاتی عصر ساسانیان بود؛ چون آنها مالیات‌هایی به عنوان مالیات اراضی و مالیات پیشه و کسب و مالیات سرانه پرداخت می‌کردند (دانیل دنت، ۱۳۵۸: ۱۶۹).

شیوه حکومت و نحوه اداره سرزمین‌های فتح شده توسط اعراب مسلمان، به نوع ورود آنها به آن سرزمین بستگی داشت؛ صلح، جنگ یا تسلیم، هر کدام طبق شرع اسلامی و همچنین نظرات خلیفه با یکدیگر تفاوت داشتند. در دوره خلافت عمر - خلیفه دوم - وی شرایط جداگانه‌ای برای اداره سرزمین‌های متصرفی ایجاد کرد. در این میان، خراسان شرایط دیگری داشت. اعراب پس از ورود به خراسان در حقیقت با کشور جدیدی روبه رو شدند که دارای حکومت واحدی نبود و برای صلح با هر شهری باید جداگانه قرارداد صلح منعقد می‌شد. این رویه باعث شد که اصول و شیوه‌های اداری ای که نمایندگان خلفا در نواحی غربی ایران برقرار کرده بودند، در خراسان به طور کامل قابل اجراء نباشد. نواحی غربی، چون با جنگ فتح شده بود، اعراب مسلمان خود را در آن جا صاحب اختیار می‌دانستند و اداره امور آن محل به طور مستقیم زیر نظر آنها بود؛ در حالی که خراسان چون با صلح فتح شده بود، اعراب تنها به دریافت مبلغ معینی که به صورت سالانه توسط مأموران محلی جمع‌آوری می‌شد، اکتفا می‌کردند (همان: ۱۷۰).

در شهرهای قلمرو شرقی ساسانی، مانند مرو و هرات، سازمان اجتماعی و دینی منظمی همانند دستگاه منظم اداری‌ای که توسط دهقانان اداره می‌شد، وجود داشت. بنابراین، اعراب مسلمان با نوع جدیدی از نظام حکومت در برابر خود آشنا شدند که البته توافق و صلح با چنین جامعه‌ای دشوارتر از غرب ایران بود. شهرهای شرقی ساسانی هر کدام دارای دین و آیین متفاوت و گذشته خاص خود بودند. علاوه بر این، هریک از این شهرها دارای سازمان اداری، سیاسی و نظامی خاص خود بودند. از آن جایی که اعراب مسلمان با یک حکومت مقتدر مرکزی در آن نواحی برخورد نکردند، اداره آن ایالت را که در همسایگی ترکان و ماوراءالنهر قرار داشت، به عناصر بومی (دهقانان) سپردند. اعراب با صلح در خراسان و

واگذاری امور محلی به حاکمان سابق، در نظر داشتند نیروهای خود را برای هجوم به ماوراءالنهر دست نخورده باقی گذارند و حتی از نیروهای نظامی محلی در خراسان نیز به نفع خود سود برند (التون ال.دنیل، ۱۳۶۷: ۱۴).

اعراب مسلمان در خراسان، پس از صلح با مردم این سامان، اسلام را وارد این سرزمین کردند. مقدسی در *احسن التقاسیم* به تأثیر اسلام در جذب داوطلبان مردم خراسان اشاره دارد (ابوعبدالله محمد بن احمد مقدسی، ۱۳۶۱: ۹/۴۲۶). علاوه بر مقدسی، سایر مورخان عصر اسلامی، بر گسترش صلح آمیز اسلام در خراسان و ماوراءالنهر تأکید دارند. البته، این مسئله به معنای عدم مقاومت مردم این سامان در برابر مسلمانان نیست؛ زیرا حاکمان محلی ماوراءالنهر گاه در برابر فاتحان عرب مسلمان از خود مقاومت‌های سرسختانه نشان دادند (بلاذری، ۱۳۷۴: ۱۵۸؛ دینوری، ۱۳۸۱: ۳۸۹؛ طبری، همان: ۹/۳۷۷۰).

با این که اعراب مسلمان در ابتدای فتوحات خود با شعار صلح آمیز و با ندای برابری و برادری وارد خراسان شدند، اما به زودی نشان دادند که در برابر هرگونه اعتراض و نا آرامی به سختی از خود واکنش نشان می دهند. شدت عمل ابن خازم در سرکوبی و کشتار شورشیان جنبش قارن (طبری، ۱۳۵۲: وقایع سال سی و دو هجری) و هم چنین زورگویی امیر بن-احمر یشکری در مرو، که برای «اولین بار رسم بسیج گرفتن (آماده کردن) خانه و آذوقه برای سپاهیان عرب توسط مردم بومی و غیره عرب را بنیان نهاد» (گردیزی، ۱۳۷۴: ۱۰۲)؛ هم چنین، سرسختی احنف در شهرهای فتح شده، نمونه‌هایی برای این ادعا هستند. شعار عدالت‌خواهی و تساوی طلبی اعراب در هنگام ورود به ایران، دیری نپایید و با گذشت زمان اندکی، بار دیگر دیوارهای بزرگ جدایی بین اشراف عرب و ایرانیان با مردم عادی ایجاد گشت.

اشراف ایرانی در ابتدای ورود اعراب مسلمان، برای حفظ موقعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود، با آن‌ها به هم کاری پرداختند؛ زیرا فاتحان عرب، به دلیل عدم آشنایی با فن اداره جامعه و نظام اداری و دیوان‌سالاری، این امور را در اختیار ایرانیان گذاشتند. در نتیجه، آن‌ها کاری به نحوه اداره سرزمین‌های تابع خود نداشتند و دست دهقانان و مرزبانان را در اداره این سرزمین‌ها کاملاً باز می گذاشتند. مسلمانان صدر اسلام، در ایران برای جمع‌آوری

مالیات، هر روستا را به عنوان یک واحد تشکیلاتی در نظر می‌گرفتند و به این مسئله توجه داشتند که اگر دهقانی منفعتی از زمین حاصل کند و تاحدی از حکومت خود مختار بهرمند گردد، زمین بهتر کشت و زرع می‌شود؛ بنابراین، با روستاها به عنوان یک تشکیلات حقوقی معامله می‌کردند (ا. ک. س. لمبتون، ۱۳۷۷: ۳۵).

حکام محلی در خراسان نیز به ضرورت هم‌کاری با مسلمانان پی‌بردند و بدین ترتیب نسبت به دهقانان مناطق غربی ایران کم‌تر خسارت دیدند و توانستند با حفظ موقعیت خود، برای تأثیرگذاری در تحولات آینده نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشند. آن‌ها توانستند فرهنگ و تاریخ ملی ایران را در حوزه‌های تحت اختیار خود بالقوه زنده دارند و آن را به حکیم فردوسی توسی، شاعر حماسه سرای ایران، انتقال دهند.

دهقانان یا اشراف زمین‌دار عصر ساسانی، در تقسیمات اداری دوره اسلامی نیز به عنوان نمایندگان دولت در مناطق روستایی، املاک و اراضی سابق خود را هم‌چنان حفظ می‌کردند. وظیفه اصلی دهقانان گردآوری خراج از کشاورزان و تحویل آن به بیت‌المال اسلامی بود. از جمع کل عایدات، تنها مبلغی که در عهدنامه‌های زمان فتوحات تصریح شده بود به اعراب پرداخت می‌شد. تسلط این دهقانان تا زمان اقامت اعراب مسلمان در شهرها و روستاها و آمیختن با عناصر ایرانی ادامه داشت (تاریخ سیستان، ۱۳۶۱: ۲۱۵).

همان‌طور که اشاره شد، در خراسان این‌گونه مرزبانان و دهقانان تحت حکومت اعراب به طور مستقل به حیات خود ادامه دادند و شمار آن‌ها در خراسان، نسبت به غرب ایران، فزونی داشت؛ چون از اواخر شاهنشاهی ساسانی آن ایالت از حوزه نظارت حکومت خارج شده بود. دهقانان بین‌النهرین از ابتدای فتوحات با نیروهای مهاجم کنار آمدند، و در مقابل، مسلمانان نیز امتیازاتی برای آن‌ها قائل شدند. جمیل بن بصبهری دهقان فلایج و نهرین، بسطام بن نرسی دهقان بابل، خُطرنیه و رُفیل دهقانان عال، فیروز دهقان نهرالملک کوئی، و گروهی دیگر از دهقانان، اسلام آوردند. عمر بن خطاب نیز زمین‌های ایشان را تصرف نکرد و بار جزیه از گردن‌شان برداشت (بلاذری، ۱۳۶۴: ۲۷).

در شرق ایران، گروه‌های منسجم‌تری از دهقانان وجود داشتند و آن‌ها تحت تابعیت مرزبانان خود به صلح با اعراب مسلمان درآمدند و گاه دین گذشته خود را نیز حفظ نمودند

و به دلیل انسجام بیشتر نسبت به دهقانان غرب ایران، دستگاه سیاسی - اداری کارآمدی دارا بودند و در پناه آن توانستند فرهنگ و آداب و رسوم مورد علاقه خود را حفظ کنند. تاخت و تاز اعراب، به اشراف بزرگ فرصت بیشتری داد که پایگاه اجتماعی - اقتصادی خود را استوار سازند. این گروه‌ها پیمان‌های آشتی را با اعراب مسلمان به وجود آوردند و با ایشان در گرداندن کارهای آن ایالت همکاری داشتند و از جنگ‌های اعراب مسلمان در ماوراءالنهر پشتیبانی کردند و هم‌چنین در بیشتر شورش‌های مردمی علیه خلافت اموی، اشراف کم و بیش به امویان وفادار ماندند (التون. ل. دنیل، ۱۳۶۷: ۲۰۸).

این دهقانان و مرزبانان شهرها، طبق روال معمول به جمع‌آوری خراج از مناطق زیرنظر خود می‌پرداختند. فاتحان عرب این نظام را از بین نبردند، بلکه آن را تأیید نمودند؛ زیرا توانایی اداره اوضاع اقتصادی ممالک تابع خود را نداشتند و هم‌چنین به دلیل این که ایالت خراسان بدون جنگ فتح شده بود، اعراب نمی‌توانستند با آن ایالت همانند دیگر مناطق متصرفی خود که با جنگ فتح شده بود، رفتار نمایند. در آغاز، سیاست اعراب در خراسان جلوگیری از ایجاد دگرگونی در ساختار اجتماعی مردم بود و آن‌ها می‌کوشیدند تا از تماس میان گروه‌های ایرانی و عرب تا حد امکان بکاهند تا هریک جداگانه به راه زندگی سنتی خویش ادامه دهند. سرعت تحولی که پس از پیروزی‌ها برای اعراب پیدا شده بود، مانع بزرگی در راه توسعه آموزش دین اسلام و گسترش انقلاب اجتماعی اسلام علیه نظام‌های حکومتی ایران از جمله خراسان بود. به همین سبب، به جای این آموزش‌های جدید، اندیشه‌های اعراب دوران جاهلیت بر آن منطقه حکم‌فرما شد و در قالب اخلاق خشک صحرائشینی و قبیله‌ای تجلی یافت (مهدی الخطیب، ۱۳۵۷: ۴۹).

خراسان پس از فتح توسط اعراب مسلمان، همانند گذشته - عصر ساسانی - به چهار بخش تقسیم شد و هر بخش به نام شهری که در آن واقع شده بود، نامیده‌گشت. این شهرها نیشابور، مرو، هرات و بلخ بودند. شهرهای مهم دیگر خراسان که دارای دستگاه اداری بودند و از آن‌ها با عنوان «کوره» یاد می‌شد، این مناطق شامل شهرهای قهستان، توس، نسا، باورد، سرخس، اسفراین، پوشنگ، بادغیس، گنج رستاق، مرو رود، گوزگانان، غرچستان، بامیان، تخارستان، زم و آمل کنار ساحل رود جیحون بودند (اصطخری، ۱۳۶۸: ۴-۲۰۳).

تقسیم‌بندی مورد اشاره در دوره اسلامی نخست توسط والی عثمان در خراسان، ابن‌عامر، اعمال گشت؛ و پس از او در دوره خلافت معاویه، که سیاست اقتدار خلافت عربی را در شرق (خراسان) پی‌گیری می‌کرد، ادامه یافت (بلاذری، همان: ۱۵۹). تقسیم‌بندی مورد اشاره، پایه و اساس نظام اداری حاکمان وی شد. البته در همان زمان هم، امیری بر سراسر ایالت، که عموماً ناظر بر کار جنگ و خراج بود، حکومت می‌کرد.

حاکمان عرب مسلمان در شهرهای خراسان از لحاظ نیروی نظامی وابسته به پادگان‌های کوچکی از اعراب مسلمان بودند که در حوالی شهرها زندگی می‌کردند و وظیفه اصلی آن‌ها گردآوری خراج مورد توافق از شهرهای متصرفی و خراج سالانه بود. امیر کل ایالت در نیشابور و بعدها در مرو اقامت گزید و قدرت سیاسی و نظامی در دست وی بود. البته، به دلیل این که اعراب مسلمان به صورت قبیله‌ای در خراسان زندگی می‌کردند، قدرت واقعی از آن سران قبایل بزرگ عرب خراسان بود. هرکس که به امارت خراسان دست می‌یافت، تعدادی از افراد قبیله خود را به خراسان می‌برد؛ چنان که ابن‌خازم در زمان شورش قارن با حمایت افراد قبیله خود، بنی‌تمیم، کلیه اختیارات حکومتی ایالت را در دست گرفت و مستقل از امیر خراسان، قیس بن هیثم، به سرکوب شورشیان پرداخت و پس از آن اختیار اوضاع خراسان را به دست گرفت. عزل و نصب امرا در ایالات مرزی خراسان، که همواره در معرض جنگ و غزا قرار داشت، تابع مقتضیات سیاسی و بافت قبیله‌ای اعراب در خراسان بود؛ اما در دوره امویان روابط خویشاوندی با خلفا و پرداخت رشوه به درباریان در تعیین والیان خراسان نقش بیش‌تری یافت.

از نظر اداری و سیاسی خراسان، که از ابتدای فتوحات توسط سپاهیان پادگان بصره گشوده شده بود، زیر نظر امیر بصره اداره می‌شد. در دوره خلافت علی (ع) حکمرانان بصره و خراسان به صورت جداگانه منصوب می‌شدند؛ و این مسئله، به دلیل اهمیت خراسان از دیدگاه امام علی (ع) و دیگر خلفای اسلامی بود. با این حال، خراج و سپاه خراسان زیر نظر امیر بصره قرار داشت. ولایت‌دار، از طرف خلیفه انتخاب می‌شد و امامت نماز و ریاست قضا و خراج و سپاه و نگه بانی و دیگر امور عمده دولت با او بود (حسن ابراهیم حسن، ۱۳۶۰: ۴۵۲).



برخی از خلفا، همانند معاویه، سعی در جدا سازی ریاست خراج و سپاه از یکدیگر در ایالت خراسان داشتند و قتیبة بن مسلم باهلی نیز، زمانی که در خراسان به غزا می‌رفت، جانشین خراج و سپاه خود را جداگانه انتخاب می‌نمود؛ البته، این امر موقتی بود و در بیش تر موارد ریاست سپاه و خراج بر عهده یک نفر قرار داشت (همان: ۴۵۳).

کلیه ایالات شرقی ایران در ابتدای فتوحات تحت نظر امیر بصره اداره می‌گشت. ایالت سیستان و همچنین سند و ماوراءالنهر، اغلب توسط امیر بصره یا خلیفه به والی خراسان واگذار می‌شد و او اشخاصی را برای اداره و فتوحات به آن ایالات می‌فرستاد؛ اما پس از تعیین این والیان توسط والی خراسان، آن‌ها به امیر بصره یا شخص خلیفه گزارش کار خود و خراج را ارسال می‌کردند. عبدالرحمان بن سمره، که از جانب ابن عامر والی خراسان به امارت سیستان رسیده بود، از سوی خلیفه سوم، به دلیل ناتوانی در اداره آن ایالت، عزل، و امیر بن احمر یشکری بر آن جا گماشته شد (بلاذری، همان: ۲۷۱؛ ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۲۸۴). حکمران سیستان در خلافت علی (ع) عبد الرحمان بن جزء طایی، به طور مستقیم از جانب خلیفه انتخاب گشت و پس از مرگ وی، حکمران جدید توسط امیر بصره، عبدالله عباس، برای سیستان فرستاده شد (بلاذری، همان: ۲۷۲).

در زمان معاویه، ابن عامر حکمران بصره، عبدالرحمان سمره را به حکومت خراسان و سیستان گماشت و پس از وی، معاویه عزل و نصب حکمران سیستان را به دست گرفت. حکمران سند نیز به همین صورت در دوره عثمان از سوی ابن عامر انتخاب شد و معاویه نیز خود، امیری را برای ادامه فتوحات به سند می‌فرستاد و گاهی این کار را به حکمران بصره و یا خراسان می‌سپرد (همان: ۲۲۶-۲۲۵). ایالت کرمان نیز گه‌گاه تحت نظر والی خراسان بود و اغلب دارای نظام اداری ویژه‌ای بود که از سوی امیر خراسان تنظیم می‌شد.

اعراب مسلمان کلیه ایالات شرقی ایران را در ابتدای فتوحات به خراسان ملحق ساختند و توسط عامل خراسان برای آن ایالات والی می‌فرستادند. خوارزم، که در ابتدای فتوحات جزو ایالت خراسان به حساب می‌آمد، بعدها مستقل از خراسان عمل می‌کرد و فقط هدایایی برای امیر خراسان می‌فرستاد و خراج نمی‌پرداخت. گرگان و حوالی آن نیز تا مدتی پس از

فتوحات یزید بن مهلب در آن جا - (۹۷ هجری قمری) - تحت تابعیت خراسان بود، اما بعدها مستقل گردید.

با گسترش فتوحات در بخش‌های شرقی خلافت اسلامی، مشخص شد که مناطق وسیع شرقی نمی‌تواند زیر نظر یک امیر در بین‌النهرین اداره شود، بلکه لازم بود که حتی امارت سیستان و سند نیز کاملاً از خراسان مجزا باشد. حکم‌ران خراسان پیوسته درگیر جنگ با ترکان و شورش‌های ماوراءالنهر بود و ایالات سند و سیستان نیز جبهه‌هایی برای فتوحات داشتند که نیازمند اداره مستقیم و اختیارات تام بود.<sup>۱</sup> بنابراین، به تدریج خلفا اقدام به تعیین والیان ایالات شرقی، مستقل از امیر خراسان، نمودند؛ هرچند که این امر ثبات نداشت و تا اواخر دولت اموی گه‌گاه حکم‌ران خراسان بر سیستان، سند و خوارزم نیز حاکم بود و یا والی عراق بر این ایالت هم فرمان می‌راند.

به دلیل این که ایالت خراسان با شرایط صلح فتح شده بود، اوضاع خاصی، بر خلاف ایالات غربی ایران، بر آن حاکم بود. در این ایالت دهقانان و مرزبانان در امور داخلی با اراده خود تصمیم می‌گرفتند و تنها خراج مورد توافق را به اعراب مسلمان می‌پرداختند. نیشابور، به دلیل این که بدون جنگ فتح شد، بنابراین، زمانی که ابن عامر آتش‌کده کهن دژ را خراب کرد، و به جای آن مسجد جامع را ساخت، مورد اعتراض اطرافیان مرزبان قرار گرفت. در نتیجه، ابن عامر مجبور شد آتش‌کده دیگری در محلی دور از مسجد جامع بنا کند (امام حاکم حمدویه، بی‌تا: ۱۴۱). هم‌چنین، حاکم منصوب ابن عامر در نیشابور، پس از این که والی خود کامه‌ای شد، قصد داشت نیشابور و نواحی پیرامون شهر را مساحی کند؛ این امر مورد مخالفت بزرگان شهر قرار گرفت و آن‌ها به وی پاسخ دادند که نیشابور پس از صلح تسلیم

۱. مسلمانان در سال سی و یک هجری قمری بخش بزرگی از خراسان، از شهر مرو تا بلخ و تخارستان و کابل، را فتح کردند. این زمان مصادف با هجوم گسترده ترکان به سرزمین‌های شرقی ایران (ماوراءالنهر) بود. ترکان از خلاء ناشی از یک حکومت قدرتمند استفاده نمودند و بخش بزرگی از قلمرو شرق و شمال شرقی ایران را مورد تعرض خود قرار دادند. آن‌ها حتی توانستند تا دشت گرگان را تصرف کنند و همسایه‌های مازندران شوند. این هجوم‌ها با حمله‌های پی در پی اعراب به مناطق فوق به ناکامی انجامید. بنابراین، ترکان ناچار شدند به ماوراءالنهر عقب‌نشینی نمایند (ن.ک: بلاذری، همان: ۵۲۶-۵۲۷؛ ابن‌اسفندیار، همان: ۱۵۵؛ فرای، ۱۳۵۸: ۴/۳۵۹؛ صالح پرگاری، ۱۳۸۱: ۲۵۱-۲۵۰).

اعراب مسلمان شد؛ بنابراین پرداخت خراج برای آن‌ها واجب نیست. اختلاف بین حاکم نیشابور و مردم بر سر ناحیه‌ای که بعد از فتوحات به شهر اضافه شده بود و حاکم جدید نیشابور قصد مساحی و خراج نهادن دوباره شهر را داشت، بالا گرفت، تا این که سرانجام این اختلاف با پرداخت دویست هزار درم از سوی اهالی به حاکم شهر فرو نشست و شهر دوباره مساحی نشد (همان: ۳۰۳).

در نقاطی که مرزبانانی در شغل خود باقی ماندند و حکومت اعراب نفوذ مستقیمی نداشت، انجام دادن مراسم دینی آزاد بود، معابد و آتش‌کده‌ها محفوظ ماند و ایرانیان در قبول اسلام یا پرداختن جزیه آزاد بودند. مسلمانان از زمانی که در خراسان ساکن گشتند، کم‌کم به کار کشاورزی و بازرگانی نیز علاقه‌مند شدند و همانند اشراف ایرانی برای خود زمین‌های وسیع مهیا کردند. این زمین‌ها گاهی از اهالی محل خریداری می‌شد؛ اما روش غالب تصرف زمین‌ها توسط سرداران عرب مسلمان به زور بود. در خلال سال‌های خلافت خلفای چهارگانه از سال ۱۱ تا ۴۱ هجری قمری، اعراب مسلمان، پس از فتوحات گسترده، تمایل زیادی نسبت به رفاه اجتماعی و کسب ثروت در پیش گرفتند. گسترش فتوحات که موجب تسلط آن‌ها بر زمین‌های حاصل خیز بود، به رشد این جریان کمک کرد. اگرچه قسمت اصلی و عمده اراضی در ممالک تسخیر شده توسط اعراب، ملک جامعه اسلامی اعلام شد و در واقع به دولت اسلامی تعلق پیدا کرد، ولی زمین‌های بسیاری نیز به وسیله اشخاص و افراد و سران فاتح تصاحب شد (پطروشفسکی، ۱۳۵۳: ۴۷).

فاتحان مسلمان، اگر چه در ابتدا با شعار مساوات خواهانه و با صلح وارد خراسان شدند، اما پس از مدتی خود را در آن ایالت صاحب و مالک دیدند؛ درحالی که اکثر امور اداری این ایالت توسط مردم بومی و دهقانان انجام می‌شد.

سخت‌گیری و رفتار تحقیرآمیز اعراب باعث شد که هرچند وقت یک بار با آشکار شدن کوچک‌ترین ضعف در امور خلافت، مردم خراسان علم مخالفت برپا کنند. این مخالفت‌ها در

ابتدا به صورت قیام علیه اسلام و تسلط امویان بود و به مرور زمان که اسلام در خراسان نفوذ پیدا کرد، صورت انزجار و تنفر از حکومت متعصب عربی بنی امیه به خود گرفت.<sup>۱</sup>

### تأثیر فتوحات اعراب مسلمان بر اخذ جزیه و خراج در خراسان

پس از فتوحات نخست اعراب مسلمان در خراسان و اقامت آن‌ها در این سرزمین و ارتباطشان با اهالی بومی منطقه، تعداد مسلمانان در این پهنه رو به گسترش نهاد. اعراب مسلمان به سبب این که فاتح خراسان محسوب می شدند، از یک سو با سر باز زدن از پرداخت خراج زمین‌های خود در کار مؤدیان مالیاتی ایجاد اشکالاتی نمودند، و از سوی دیگر با تملک اراضی مرغوب کشاورزی توسط اشراف و امرای عرب در خراسان، دیگر دهقانان نتوانستند همانند گذشته از آن زمین‌ها خراج دریافت کنند. زیرا اعراب مسلمان، به موجب قوانین اسلامی، تنها عشریه می پرداختند. این اشکالات در درجه اول مربوط به نحوه فتح ایالت خراسان بود. برای روشن تر شدن نظام مالیاتی و مالیات اراضی اعراب در ایران، توضیح چند نکته درباره انواع اراضی ضروری است. اعراب در نواحی فتح شده با سه نوع اراضی روبه رو بودند:

«۱. زمینی که سکنه و اهالی آن با قبول اسلام به مسلمانان پیوسته‌اند. این اراضی جزو سرزمین‌های خلافت اسلامی بود و به عنوان مالیات، تنها باید عشر<sup>۲</sup> می پرداختند.

۱. این دیدگاه اعراب نه تنها در خراسان بلکه، در سراسر پهنه قلمرو اسلامی، سبب شد تا بر «عربیت» خود پافشاری نمایند و اسلام را تنها متعلق به اعراب شمارند. پست و کوچک شماری اقوام و ملل سبب شد تا موالی خود را با اعراب پیوند دهند؛ زیرا این اقدام موالی، آن‌ها را از وضع حقارت آمیزشان خلاص می کرد. در نهایت، این افکار و اعمال اعراب اموی، زمینه‌های پیدایش شعوبیه و قیام عباسیان را فراهم آورد (ن. ک: جمال جوده، ۱۳۸۲: ۲۱۸-۲۱۲).

۲. «عشر، مالیاتی بود که بیش تر به متاع می پرداختند. این مالیات به طور کلی بر همه محصولات زمین تعلق می گرفت. از زمین‌هایی که با آب جاری آبیاری می شد، یک دهم، و از زمین‌هایی که با وسایل مصنوعی مشروب می شد، نیم درهم محصول گرفته می شد. زمین‌های عشری نیز زمین‌هایی بود که عشریه، یعنی مالیات محصول آن‌ها، پرداخت می شده است (بلاذری، همان: ۴۰۲).

۲. زمینی که در برابر تعهد پرداخت باج معین و معلومی، به مصالحه تسخیر شده است؛ بدون آن که قبول اسلام کرده باشند. مالیات این زمین‌ها جزو همان باج پرداختی بود و توسط مؤدیان محلی جمع‌آوری می‌شد.

۳. زمینی که به قهر و غلبه و به زور شمشیر گشوده می‌شد و در حال فتح، آباد بود. اختیار این اراضی در دست حاکم وقت جامعه اسلامی قرار داشت و بر این زمین‌ها خراج بسته می‌شد» (دانیل دنت، همان: ۱).

ایالت خراسان از نوع دوم این گونه اراضی بود؛ هرچند که در واقع، اعراب، به دلیل پیروزی در جنگ‌ها، مالکان حقیقی این گونه زمین‌ها بودند. از نتایج اجرایی این شیوه در خراسان، افزایش قدرت عمل دهقانان و مؤدیان مالیات بود که حتی از دوره ساسانیان نیز آزادانه‌تر عمل می‌کردند. چون دست‌کم در زمان شاهنشاهان ساسانی، برخی شاهان بر کار دهقانان و جمع‌آوری مالیات نظارت داشتند؛ اما برای امرای عرب نظام مؤدیان مالیاتی بر رعایا، که بیش‌تر غیر مسلمان بودند، چندان مهم جلوه نمی‌کرد.

این مشکل ابتدا در زمان حکومت والی خراسان، امیه بن عبدالله، آشکار شد؛ اما امیه به جای ایجاد اصلاحات و اجرای قوانین جدید برای مالکیت اراضی در ایالت خراسان، که شیوه فتح آن شرایط جداگانه‌ای را می‌طلبد، با اجرای سیاست سخت‌گیری و فشار در صدد کسب عواید کاهش یافته ایالت خراسان بود. وی حتی به دهقانان دستور داد که از اعراب و نو مسلمانان نیز، همانند غیر مسلمانان، خراج بگیرند. دهقانان در این مورد شدت عمل زیادی روا داشتند و از اعرابی که در خراسان سکونت کرده و به کشت و زرع می‌پرداختند، خراج می‌گرفتند. «بدیهی است که این کار برای عرب‌ها که سر تا سر سرزمین‌های فتح شده را غنیمت جنگی تلقی می‌کردند و خود را صاحب اختیار آن می‌پنداشتند، خوش آیند نبود. از سوی دیگر، گروه بسیاری از ایرانیان به تدریج اسلام می‌پذیرفتند و مطابق حکم قرآن خود را از قید پرداخت جزیه آزاد می‌دانستند» (طبری، وقایع سال هفتاد و هفت هجری/۸). آن‌ها حتی زمین‌های خود را از آن به بعد جزو اراضی عشر می‌دانستند و مایل بودند که همانند مسلمانان تنها زکات بپردازند. اعتراضاتی که مردم بومی و اعراب خراسان به این مسئله و سیاست امیه در قبال آن داشتند، سرانجام به عزل امیه از حکومت خراسان انجامید؛ اما مشکل

همچنان پا برجا بود؛ زیرا اعراب با کمبود غنایم و منابع مالی روبه رو شدند و مجبور گشتند برای تأمین مخارج و هزینه‌های خود از نو مسلمانان دوباره جزیه دریافت کنند، که در واقع کاری خلاف شرع و دین اسلام بود.

قتیبه بن مسلم با سیاست جنگ و غذا در ماوراءالنهر و کسب غنائم بی‌شمار از این راه، و همچنین از طریق سکونت دادن اعراب در سرزمین‌های حاصل خیز این منطقه، به طور زود گذر نارضایتی‌ها را فرونشاند؛ اما به تدریج پس از فتوحات، طبقه ای از اشراف عرب در شهرها پیدا شدند که مالک اراضی حاصل خیر بودند و پس از این‌که فتوحات اعراب متوقف شد، تعداد افراد این طبقه از اعراب افزایش یافت. در عصر سلیمان بن عبدالملک در اواخر دوران حکومت یزید بن مهلب در خراسان، اراضی زراعتی به دست تعداد اندکی از اعراب مسلمان افتاد که نزدیک به حاکم خراسان و خلافت بودند، و مردم این سرزمین‌ها به کشاورزان و رعیت‌هایی تبدیل شدند که زمین‌ها را کشت می‌کردند، و مسلمانان که تنها کار خود را جنگ و حمله به دیگران می‌دانستند، از آن بهره می‌بردند (الخطیب، همان: ۵۴).

سخت‌گیری قتیبه برای توده مردم غیر قابل تحمل بود. مردم از رفتار قتیبه و روشی که او برای انتشار اسلام، به زور غصب اموال آنان، در پیش گرفته بود، به شدت نفرت داشتند. اغلب طبقات ناراضی از قتیبه در خراسان، از صنعت‌گران، پیشه‌وران، بازرگانان (بازاریان) تشکیل می‌شدند (همان جا). این گروه‌ها به همراهی سران قبایل ناراضی عرب و گروه‌هایی از موالی، علیه او موضع گرفتند و زمینه عزل و قتل او را فراهم آوردند (طبری، همان: ۹/۳۸۹۳). یزید بن مهلب در خراسان برای در اختیار گرفتن امور و تسلط بر اوضاع، نیروهای بیگانه‌ای از شام با خود به خراسان آورده بود تا موقعیت خود را تحکیم بخشد. وی به تصفیة دامنه‌داری در دستگاه حکومتی خراسان دست زد؛ زیرا با مخالفت‌های شدیدی از سوی توده مردم بومی و اعرابی که حرفه جنگ جویی را کنار گذاشته و در ساکن شهرها بودند و با کشاورزان و غیراعراب پیوند و خویشی داشتند، رو به رو بود (همان جا: ۳۸).

یزید بن مهلب، که اوضاع خراسان را متشنج دید، برای کسب ثروت و غنائم، به گرگان و طبرستان لشکر کشید و اموال زیادی به دست آورد (ابن اسفندیار، ۱۳۶۲: ۶۷-۶۵). یزید خود را درگیر مسائل زمین‌داری و خراج نکرد و به دهقانان در این زمینه آزادی عمل داد؛ اما

اعتراض‌های پی در پی به اقدامات یزید، سرانجام سلیمان بن عبدالملک را به عزل او وادار نمود (طبری، همان: ۹/۳۹۴۳).

سلیمان به وخامت اوضاع خراسان پی‌برد و درصدد ایجاد اصلاحاتی در زمینه خراج و زمین‌داری برآمد؛ اما مرگ نا به هنگام وی، فرصت اجرای این عمل را از او گرفت (همان: ۹/۳۹۴۴).

عمر بن عبدالعزیز، پس از این که به خلافت دست یافت، اصلاحات را اساس اقدامات خویش قرار داد (طبری، همان: ۹/۳۹۴۷). یکی از نخستین اقدام‌های وی، برکناری برخی از حکام ستم‌گر و فاسد بود؛ و در این راستا خراسان مورد توجه وی قرار گرفت. هدف وی از توجه به خراسان، به دلیل اهمیت این ایالت در قلمرو خلافت اموی بود. او به ویژه خراسان و ماوراءالنهر را، با توجه به اوضاع سیاسی و بافت اجتماعی آن، برای انجام دادن اصلاحات خود در اولویت قرار داد. زمین‌های عشیره‌متعلق به مسلمانان در خراسان و ماوراءالنهر، به‌ویژه در سمرقند و بخارا، با زمین‌های خراجی متعلق به ساکنان اصلی و بومی منطقه درهم آمیخته بود. عمر بن عبدالعزیز سعی کرد این دو را از هم تفکیک کند و انتقال مالکیت این زمین‌ها را پیرو قوانین اسلامی منظم کند، تا درآمد خلافت از این لحاظ تضمین شود و ثابت بماند (الخطیب، همان: ۷۶). اصلاحات عمر دوم و سیاست عدالت‌گستر وی موجب شد که نه تنها از لحاظ اقتصادی مردم نفس بکشند، بلکه از نظر سیاسی نیز در وضع بهتری قرار گیرند و سیاست خفقان و فشار جای خود را به به سازی فکری و سیاسی دهد.

پس از مرگ عمر بن عبدالعزیز، سیاست اصلاحی وی فراموش شد و اشراف عرب به‌هم‌راه اشرافیت بومی منطقه به توسعه املاک خود پرداختند؛ در حالی که از پرداخت خراج نیز خودداری می‌نمودند. این مسئله دهقانان را برای جمع‌آوری خراج به سخت‌گیری بیش‌تری نسبت به تازه مسلمانان و طبقات فرودست جامعه وادار کرد که نارضایتی و شورش بعضی از آن‌ها را در پی داشت. دهقانان بارها نزد امرای عرب خراسان از تنزل خراج زمین و جزیه افراد شکایت و عنوان می‌کردند اکنون که همه مردم خراسان عرب شده‌اند، دیگر از چه کسی جزیه دریافت کنند (طبری، همان: ۹/۴۰۹۲). چون نو مسلمانان انتظار داشتند همانند اعراب با برداشتن جزیه تنها زکات بپردازند و برای زمین‌های کشاورزی خود عشریه بدهند،

نه خراج مورد نظر، که دهقانان به موجب تعهدات قبلی باید به حکام عرب پرداخت می‌کردند (دانیل دنت، همان: ۱۷۰-۱۶۵)؛ اما این امر برای امرای عرب قابل پذیرش نبود و آن‌ها در قبال کسری درآمد خزانه خود فشار بیش‌تری بر دهقانان و توده مردم می‌آوردند. بدین ترتیب، در اواخر دوره خلافت اموی در خراسان، دهقانان درکنار توده مردم، از عرب و ایرانیان، جزو مخالفان اشرافیت عرب و ایرانی، که مالک زمین‌های بزرگ شده بودند، و حامیان آن‌ها، یعنی امرای عرب خراسان، درآمدند (طبری، همان: ۴۰۹۳/ ۹).

نصرین سیار، آخرین حاکم اموی در خراسان، که سابقه طولانی حضور در این ایالت را داشت، به لزوم ایجاد اصلاحات پی‌برد و به ایجاد تغییراتی در دریافت جزیه و خراج خراسان دست زد، که با ناحیه سواد عراق تفاوت داشت؛ و قرار بر این شد که «هم تازیان و هم ایرانیان به نسبت دارایی خود خراج بپردازند و مالیات سرانه را تنها کفار ذمی ادا کنند» (لمبتون، همان: ۷۴)؛ و مسلمانان را از پرداخت جزیه معاف کرد؛ و هم‌چنین مالیات زمین را عادلانه طبقه‌بندی و مرتب کرد و زمین‌داران را مسئول پرداخت آن نمود. اما اجرای این سیاست، با توجه به قدرت اشراف عرب و ایرانی در خراسان و اوضاع آشفته این ایالت و مهم‌تر از همه ضعف قدرت خلافت که نمی‌توانست پشتوانه محکمی برای سیاست‌های اصلاحی نصرین سیار باشد، بعید می‌نمود؛ حتی در صورت اجرای کامل آن، دیگر فرصتی برای جلب نظر توده مردم بومی و عرب که در زیر فشار انواع مالیات‌ها به تنگ آمده بودند، وجود نداشت. بنابراین، اگر موفقیت داعیان عباسی در خراسان را تا حدی معلول شرایط اقتصادی این ایالت بدانیم، سخنی به گزاف نخواهد بود؛ زیرا هرگاه توفیق عباسیان را تا اندازه‌ای تحت تأثیر سنگینی مالیات بدانیم، بی‌اساس نخواهد بود. پس، عباسیان با توجه به نارضایتی گسترده‌ای که در خراسان علیه حاکمان عرب مسلمان به وجود آمد، بهترین بهره‌برداری را از این اوضاع به عمل آوردند.

### نتیجه‌گیری

با توجه به مطالعات انجام شده درباره موضوع مورد نظر، می‌توان به این نتیجه رسید که شیوه اداره خراسان توسط اعراب مسلمان، به ویژه حاکمان اموی، تا اندازه زیادی تحت تأثیر شرایط اجتماعی و سیاسی این ایالت بوده است؛ زیرا تحولات سیاسی دوره‌های پایانی عصر



ساسانی بر ساختار اداری و سیاسی و اقتصادی خراسان تأثیر گذاشته بود، و اعراب مسلمان وارث خراسانی شدند که از نظر ساختار اداری و اقتصادی با سایر ایالات ایرانی که پیش از آن فتح کرده بودند، تفاوت داشت. خراسان در اواخر عصر ساسانی به سبب گرفتاری داخلی این حکومت، به صورت ایالتی مستقل درآمد؛ در نتیجه، این ایالت از نظر اداری توسط مرزبانان و دهقانان اداره می‌شد. بنابراین، شهرهای خراسان هم‌زمان با ورود اعراب مسلمان، دارای حاکمیتی مستقل بودند و پس از برخورد با مسلمانان به صورت جداگانه پیمان صلح با فاتحان عرب می‌بستند. اعراب مسلمان نیز به دلیل علاقه به جنگ و گسترش فتوحات، نظام اجتماعی و اقتصادی موجود در خراسان را پذیرفتند. بنابراین، مالیات‌های آن‌ها توسط مرزبانان و دهقانان از مردم دریافت می‌شد. دهقانان و اشراف زمین‌دار در خراسان در تقسیم‌های اداری عصر اسلامی به مثابه نمایندگان حکومت اعراب مسلمان در مناطق مختلف خراسان، هم‌چنان بر املاک و اراضی خود حکومت داشتند. اعراب با درک اوضاع خراسان، ساختار اداری موجود را حفظ و تأیید کردند؛ زیرا توانایی اداره اوضاع اقتصادی ممالک تابع خود را نداشتند. از سوی دیگر، اعراب بر اساس احکام اسلامی به سبب این که شهرهای خراسان در نتیجه صلح فتح شده بود، نمی‌توانستند با آن‌ها به شیوه مناطقی که به موجب جنگ فتح کرده بودند، رفتار کنند و املاک‌شان را مورد تعرض قرار دهند. با آن که خلیفه اموی، عمردوم، اصلاحاتی به منظور کاهش مالیات‌ها انجام داد، اما پس از مرگ وی، روش نامناسب با ایرانیان هم‌چنان در اواخر عصر اموی ادامه یافت. والیان عرب با توجه به زیاده‌ستانی‌هایی که انجام دادند، زمینه‌های قیام‌های ایرانیان را علیه خویش در خراسان فراهم آوردند.

### کتابنامه

۱. ابن اسفندیار کاتب. ۱۳۶۲، *تاریخ طبرستان*، به اهتمام عباس اقبال، تهران، پدیده.
۲. اشپولر، برتولد. ۱۳۷۲، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، ج۲، تهران، علمی و فرهنگی.
۳. اصطخری، ابواسحق ابراهیم. ۱۳۶۸، *مسالک و ممالک*، به‌اهتمام ایرج افشار، تهران، علمی و فرهنگی.

۴. امام حاکم، ابوعبدالله محمد بن محمد حمدویه. بی تا، *تاریخ نیشابور*، تلخیص خلیفه نیشابوری، تصحیح بهمن کریمی، تهران، ابن سینا.
۵. بلاذری، احمد بن یحیی. ۱۳۷۴، *فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)*، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۶. پرگاری، صالح. ۱۳۸۱، «روند قدرت‌گیری ترکان در ایران»، پژوهش‌نامه دانشکده ادبیات دانشگاه شهید بهشتی، ش ۳۴.
۷. بطروشفسکی، ایلیا پولویچ. ۱۳۵۳، *اسلام در ایران*، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام.
۸. جمال جوده. ۱۳۸۲، *اوضاع اجتماعی - اقتصادی موالی در صدر اسلام*، ترجمه مصطفی جباری و مسلم زمانی، تهران، نی.
۹. حسن ابراهیم حسن. ۱۳۶۰، *تاریخ سیاسی اسلام*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، جاویدان.
۱۰. الخطیب، مهدی. ۱۳۵۷، *حکومت بنی‌امیه در خراسان*، ترجمه باقر موسوی، تهران، توکا.
۱۱. دنت، دانیل. ۱۳۵۸، *مالیات سرانه در اسلام*، ترجمه محمد علی موحد، تهران، خوارزمی.
۱۲. ذنیل، التون. ل. ۱۳۶۷، *تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، علمی و فرهنگی.
۱۳. دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود. ۱۳۸۱، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نی.
۱۴. زیدان، جرجی. ۱۳۷۳، *تاریخ تمدن اسلام*، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، امیرکبیر.
۱۵. طبری، محمدبن جریر. ۱۳۵۲، *تاریخ الرسل و الملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۱۶. فرای رن. ۱۳۵۸، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، سروش.
۱۷. کوفی، ابن اعثم. ۱۳۷۲، *الفتوح*، به ترجمه و اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، آموزش انقلاب اسلامی.
۱۸. گرد یزدی، ضحاک بن قیس. ۱۳۷۴، *زین الاخبار*، تصحیح عبدالحی حبیبی، ج ۱، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۱۹. لمبتون، ا.ک.س. ۱۳۷۷، *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران، علمی و فرهنگی.
۲۰. مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد. ۱۳۶۱، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان، ج ۲.
۲۱. مؤلف گمنام. ۱۳۶۱، *تاریخ سیستان*، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، پدیده.